

روایت محمد فتحانی، مأمور سد معبر شهرداری از پیدا کردن و تحویل دادن یک چک

امتحان امانت داری



صندوق
خاطرات

نبود. بالاخره تلفنش را برداشت و به ناظر سد معبر منطقه زنگ زد؛ ماجرا را تعریف کرد و قرار شد با هم موضوع را پیگیری کنند. کمی بعد، هر دو به بانک مربوطه رفتند؛ بانکی که چند خیابان بالاتر از محل خدمتش بود. برگه را نشان دادند و از کارمند بانک خواستند در سیستم جست و جو کنند. بعد از کمی بررسی، شماره تلفن صاحب حساب پیدا شد. تماس گرفتند. محمد می گوید: صدای مردی میان سال از آن طرف خط آمد. مضطرب و نگران. از لحنش معلوم بود تازه فهمیده چک را گم کرده است و حال خوبی ندارد. وقتی گفتم چک دست ماست، صدای نفس را حتش را شنیدم.

دیدار در بانک

نیم ساعتی بیشتر نگذشته بود که مرد خودش را به بانک رساند؛ نفس زنان، با صورتی خیس از عرق و نگاهی پر از اضطراب. همین که چک را دید، چند بار پشت سر هم تشکر کرد و گفت آن راهمان صبح، موقع رفتن به محل کارش، گم کرده است. محمد بعد تر فهمید او یکی از کاسبان شناخته شده خیابان هفده شهریور است؛ صاحب مغازه ای بزرگ در زمینه پوشاک. چک را که گرفت، خواست به قول خودش جبران زحمت کرده باشد. با لبخند گفت: «یک روز با خانواده به مغازه ما تشریف بیاورید و هر چه خواستید بردارید و مهمان من باشید.» اما محمد با همان آرامش همیشگی اش جواب داد: «کار برای رضای خدا بوده نه چیز بیشتر.» هنوز هم بعضی روزها که محل خدمتش خیابان هفده شهریور است، گاهی چشمش به همان مرد می افتد. هر بار که یکدیگر را می بینند، مرد لبخند می زند و باز تشکر می کند؛ انگار آن اتفاق، هنوز برایش زنده است.

چیزی توجهش را جلب کرد؛ «جلواییم کاغذی سفید در ابعاد چک روی زمین دیدم. وقتی خم شدم، دیدم اشتباه نکرده ام؛ یک چک بود. چک روز، به مبلغ ۸ میلیون تومان، با امضا.»

یک نفس راحت

نشانی دقیق آن محل را حالا به خاطر ندارد؛ فقط یادش مانده یکی از معابر شلوغ شهرک شهید باهنر بود. چالش او در آن محدوده همیشه تجمع دست فروش ها بود و درگیری مغازه دارها. اما آن روز، ماجرا فرق می کرد. این اولین بار بود که با چنین موقعیتی روبه رومی شد. چک را در دست گرفته بود و نمی دانست باید چه کار کند. چند دقیقه ای ایستاد، زیر آفتاب، با نگاهی دقیق گوشه و کنار برگه را بررسی کرد؛ شاید شماره ای، آدرسی، نشانی از صاحبش پیدا شود. اما هیچ چیز



نیکی و عقیده! حدود هفت سال است که محمد فتحانی، ساکن محله شهید باهنر بالباس مأمور سد معبر در منطقه ۶ کار می کند؛ منطقه ای شلوغ و پررفت و آمد، با معابر باریک و پیاده روهای کم عرض. همین شلوغی و ازدحام، کارش را پر از دردسر و چالش کرده است. می گوید از مغازه دارها و دست فروش ها آن قدر گله و شکایت شنیده که دیگر برایش عادی شده است. خیلی ها فقط همان تصویر نه چندان خوشایند از مأموران سد معبر در ذهنشان مانده و کمتر کسی فداکاری هایشان را دیده است. محمد اما از زوایای دیگر این شغل هم حرف می زند: از روزهایی که وسط شلوغی خیابان هفده شهریور، بچه ای گم شده است و او توانسته دست آن کودک را بگیرد و به آغوش پدر و مادرش برساند. از موقعیت هایی که بازوی نایبانی را گرفته است تا از خیابان ردش کند.

با این همه، یکی از خاطراتی که هیچ وقت از یادش نمی رود، برمی گردد به شش سال پیش؛ روزی که موقع خدمت، روی زمین چکی پیدا کرد به مبلغ ۸ میلیون تومان، رقمی که آن روزها پول کمی نبود.

۸ میلیون پول، پیش پای من

آفتاب مستقیم می تابید و هوا سنگین و داغ بود. خیابان از ازدحام آخر هفته می جوشید و صدای بوق ماشین ها، همه هم مردم و فریاد دست فروش ها در هم گره خورده بود. محمد فتحانی وسط همین شلوغی قدم برمی داشت؛ خسته، بی حوصله و زیر آفتاب مستقیم، در حال انجام مأموریت روزانه اش. تازه به یک میوه فروش تذکر داده بود که جعبه هایش را از پیاده رو جمع کند که ناگهان

۳ نسل از خانواده های محله امیرالمؤمنین (ع) در برنامه «مغز بادام» دورهمی گرفتند

شیرینی نوه داری



عیدگاه

جمعیت جوان کشورمان مناسب نیست؛ زیرا جمعیت افراد در شرف ازدواج و فرزندآوری زیاد است، اما انگیزه ای برای این کار نیست و مشکلات اقتصادی و فرهنگی یکی از دلایل آن است؛ اما نباید فراموش کرد که اگر این روند ادامه پیدا کند، حدود بیست سال دیگر جمعیت جوانی نداریم و جامعه پیر و فرسوده خواهد بود. اینجاست که پدر بزرگ و مادر بزرگ نقش مهمی دارند و می توانند با نگهداری از نوه های خود، به جوان ها کمک کنند. راضیه محسنی، نماینده بانوان شورای اجتماعی محله امیرالمؤمنین (ع) و یکی از مسئولان برگزاری جشن «مغز بادام»، هم می گوید: این طرح با هدف ترویج فرزندآوری از طرف شهرداری ابلاغ شد و مردم را از برگزاری آن با خبر کردیم. ثبت نام برای پدر بزرگ ها و مادر بزرگ هایی بود که از سال ۱۴۰۱ به بعد نوه دار شدند. آن ها بزرگ و ستون خانواده هستند و می توانند تأثیر خوبی در فرزندهای خود برای فرزندآوری و در نتیجه افزایش جمعیت داشته باشند.

هستم. این جشن یکی از خاطره های خوبم خواهد شد؛ چون در مسابقه برنده شدم و یک کتاب جایزه گرفتم. سمیرا بخشی، یکی از مادران شرکت کننده در این برنامه، می گوید: این دست جشن ها که برای مردم جنبه تفریحی دارد، باید بیشتر برگزار شود تا هم خانواده ها در کنار فرزندانشان اوقات فراغت سالمی داشته باشند و هم برای تشویق خانواده های جوان به فرزندآوری مؤثر باشد. درست است که در شرایط اقتصادی خوبی نیستیم، اما نباید این موضوع را مانعی برای فرزندآوری دانست و ناامید شد. اکبر حسینی، یکی از پدر بزرگ های شرکت کننده در برنامه، روی صندلی گوشه شبستان نشسته است و نوه یک ساله اش را در بغل دارد. او می گوید: با اینکه پاهایم درد می کند، مشتاق بودم همراه دو نوه ام اینجا باشم. نوه بزرگ ترم که ده ساله است، شاید این برنامه در ذهنش بماند. اما این فسقلی که توی بغلم است، اصلاً! اما من خوشحالم که امشب همراهشان بودم.

نقش بزرگ ترها در تشویق به فرزندآوری

حجت الاسلام والمسلمین محمدیان، امام جماعت مسجد امام جعفر صادق (ع) درباره وضعیت جمعیت به مردم می گوید: اوضاع

مرضیه میرزاپورا وارد مسجد امام جعفر صادق (ع) محله امیرالمؤمنین (ع) که می شوم، جمعیتی از اهالی محله اعم از پیر و جوان و کودکان و نوزادها، تازه به دنیا آمده در آغوش مادرانشان، در صف های منظم روی قالی های خوش رنگ مسجد نشسته اند. در یک سمت آقایان و در سمت دیگر خانم ها به صحبت های آقای مجری گوش می دهند. بچه ها از اینکه کنار خانواده به خصوص پدر بزرگ و مادر بزرگشان به یک جشن آمده اند، خوشحال اند. نام این برنامه «مغز بادام» است؛ جشنی به منظور قدردانی از پدر بزرگ ها و مادر بزرگ های محله و برای تشویق زوج های جوان به فرزندآوری. این برنامه با طرح یک مسابقه و اهدای جوایز، سخنرانی و پذیرایی از میهمان ها و در پایان آیین قدردانی از بزرگ ترها، فضای شاد و هیجان انگیزی برای مردم به وجود آورده است.

لحظات خوش خانوادگی

در ابتدای برنامه با برگزاری چند مسابقه، شور و هیجان خاصی در شبستان مسجد ایجاد می شود. فاطمه درودی، تنها کودک برنده مسابقه که توانسته است نام دو مکان دیدنی مشهد را بگوید، درباره این برنامه می گوید: با خانواده و پدر بزرگ و مادر بزرگم به این جشن آمدم. خیلی خوشحالم که اینجا